

«بداء» و رابطه آن با مددکاری اجتماعی

دکتر محمد زاهدی اصل^۱

مقدمه

«بداء» به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در متون اسلامی (اعم از قرآن و سنت) جایگاه ویژه داشته و در طول تاریخ اسلام مورد بحث و جدل علمی - فلسفی علما و متفکرین فرق اسلامی بوده و تعبیر و تلقی‌های مختلفی را در بین صاحب نظران حوزه دین داشته است. در مجموعه مفاهیم و معانی مربوط به «بداء»، آنچه مدنظر و محور بحث در مقاله حاضر است، «اعتقاد به تغییر و دگرگونی در سرنوشت» می‌باشد از آنجایی که یکی از اهداف اصلی «مددکاری اجتماعی»^۲، «توانمند سازی»^۳ بوده و لازمه تحقق این هدف، تغییر در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی (به مفهوم عام) می‌باشد، از این رو در تحقیق حاضر سعی بر آن خواهد بود که ضمن تبیین مفهوم «بداء» از یک طرف و اهداف مددکاری اجتماعی همراه با یکی از ارزش‌های اساسی آن از سوی دیگر، ارتباط بین این مفاهیم مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که برای چنین ارتباطی، فعالیت شایان توجهی انجام نگرفته است، می‌تواند نظرات مختلفی را برانگیزاند و نقد و تحلیل‌هایی را در پی داشته باشد که قطعاً همراه با ممنونیت، مورد استقبال اینجانب قرار گرفته و موجب تعمیق بیشتر موضوع خواهد شد.

طرح موضوع (بیان مسئله)

صرف نظر از معانی و تعبیر مختلفی که در خصوص کلمه «بداء» در لغت نامه‌ها و

۱. عضو هیأت علمی و مدیر گروه آموزش مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

2. Social Work

3. Empowerment

منابع مختلف مطرح شده است، یکی از تعابیر آن در مذهب شیعه، «تغییر و دگرگونی در سرنوشت» است. «بداء» از عالی‌ترین مفاهیم معارف اسلامی در مکتب جعفری است و تکیه گاه آن نیز بر آیات ۱۱ و ۳۹ از سوره رعد، ۱۹۵ اعراف، ۱۰ تا ۱۲ نوح و... است. در این خصوص روایات معتبر و همچنین نظرات متفکرین برجسته‌ای همچون صدرالمتألهین (ج ۶ اسفار)، علامه مجلسی (ج ۴ بحارالانوار) قابل استناد است. سؤال اساسی در تفسیر از این کلمه قرآنی این است که آیا سرنوشت انسان قابل تغییر است؟ در آیه ۹۵ سوره اعراف و تفسیر مربوط به آن، معلوم می‌شود که هر گاه اهل منطقه و یا گروهی بر اثر کُفر و نافرمانی مستحق محرومیت از رحمت و برکات الهی باشند ولی از نافرمانی و کفر برگردند و تقوا پیشه کنند، مشمول لطف خداوند قرار می‌گیرند و فزونی نعمت نصیب آنها می‌شود. آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره نوح، شفاfter از این، سرنوشت قومی را به تصویر می‌کشد که چگونه از نعمت‌های خداوند متعال به جهت رفتار ناپسند خود محروم بودند ولی با اصلاح اعمال خود و بازگشت از معصیت و بدکرداری به آسایش و آرامش رسیدند. یعنی تقدیر و سرنوشت آنها در ابتدا و به جهت خطا و اعمال ناپسند، تحمل سختی‌ها و محرومیت‌های مختلف بود و با اصلاح رفتار خود در زندگی آنها تغییرات شایان توجهی به وجود آمد. چنانچه از قول مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان (ج ۵، ص ۲۶۱) نقل شده است مردی از امام حسن (ع) درخواست رفع خشکسالی را می‌کند و شخص دیگری از فقر و تنگدستی شکایت می‌کند و شخص ثالثی مشکل دیگری را عنوان کرده طلب مساعدت می‌کند و حضرت هر سه را دعوت به استغفار می‌کند (که مراد از آن چاره‌جویی عملی و برگشت از شیوه نادرست رفتار در زندگی فردی و اجتماعی است). با تکیه بر تفسیر آیات ۵۵ سوره نور، ۵۹ سوره کهف و ۱۶ سوره بنی اسرائیل در المیزان، سنت لایتغیر الهی این است که هر فردی یا هر قومی ثمر و نتیجه اعمال و رفتارشان را بچشد. اگر مردمی به ایمان مجهز شوند و عمل شایسته انجام دهند خلافت زمین در اختیار آنها قرار می‌گیرد و یا عاقبت ظلم، ویرانی و تباهی است و فسق و فجور قومی منجر به هلاکت آنها می‌شود. اسناد و شواهد متعدد و متنوعی دال بر قابل تغییر بودن سرنوشت انسان وجود دارد و با توجه به «مختار» بودن انسان، تغییرپذیر بودن سرنوشت در ابعاد مثبت یا منفی در گروه اعمال و رفتار انسان است.

باور این حقیقت، منشاء و مبنای امید، حرکت و تلاش در انسان می‌شود و این حالت، اساس و زیرساخت مددکاری اجتماعی است. فدراسیون بین‌المللی مددکاران اجتماعی

در سال ۲۰۰۰ میلادی در مونترال کانادا نگرش جدیدی از مددکاری اجتماعی را ارائه کرده است. که شایان توجه است، حرفه مددکاری اجتماعی از طریق افزایش رفاه، تغییر اجتماعی، شیوه‌های حل مشکل در روابط انسانی و توانمندسازی افراد را به وجود می‌آورد و با بکارگیری نظریه‌های رفتار انسانی و نظام‌های اجتماعی در مواردی که افراد با محیط خود دچار تعارض هستند، دخالت می‌نماید (Hick, 2002). تعمق در مفاهیم بکار گرفته شده در این نقل قول به روشنی نشان می‌دهد که هدف مددکاری اجتماعی ایجاد تغییر در راستای توانمندسازی و در نهایت ارتقاء رفاه و امنیت در ابعاد مختلف زندگی است و مبنای چنین تحولی نیز انسان (اعم از فرد، گروه و جامعه) است چنانچه یکی از پیشکسوتان مددکاری اجتماعی در کشورمان معتقد است «هدف مددکاری اجتماعی این است که بین بهزیستی افراد و رفاه اجتماعی، سازگاری و وفاق ایجاد کند برای حصول این هدف مددکاری اجتماعی از فشار وارد کردن به مردم و تحمیل این نظر که تهی دستی، محرومیت، خواری و ذلت را به عنوان سرنوشت بپذیرند و خود را با شرایط آزاردهنده رنج بخش و غیرعادلانه سازش دهند، احتراز می‌کند» (قندی، ۱۳۴۷: ۲۲).

با عنایت به نمونه‌های فوق‌الذکر اهمیت موضوع در خصوص تبیین جایگاه و مفهوم «بداء» و رابطه آن با مددکاری اجتماعی روشن می‌شود و بر این اساس سؤال اصلی مقاله حاضر این است که، بداء چیست و با مددکاری اجتماعی چه رابطه‌ای دارد؟

پیشینه موضوع

در خصوص «بداء» و مباحث و مفاهیم مربوط به آن، به ویژه «قضا و قدر» و «سرنوشت» با تکیه بر قرآن و سنت، نظرات و مطالب مفصلی در متون و اسناد اسلامی و آثار متفکران مسلمان مطرح شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان، ذیل آیات مختلف ذریبط، مطالب شایان توجهی را مطرح و شواهدی را از اسناد معتبر معرفی کرده‌اند که به نمونه زیر اکتفا می‌کنیم:

و این جمله یعنی إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَغَيَّرُ مَا يَقُومُ... چکیده‌اش این است که خداوند چنین «قضا» رانده و قضایش را ختم کرده که نعمتها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان

یافت آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد. مثلاً اگر مردمی به خاطر استقامت فطرتشان به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمت‌های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود. (علامه طباطبائی، ۱۳۶۳: ۴۷۷). و باز ایشان می‌فرماید:... سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آن که خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند (همان).

۲- آیت‌الله مکارم شیرازی و همکارانشان در تفسیر نمونه نظرات قابل توجهی را در خصوص موضوع بحث ما مطرح کرده‌اند که به یک نمونه اکتفا می‌شود:

«این قانون که یکی از پایه‌های اساسی جهان‌بینی و جامعه‌شناسی در اسلام است به ما می‌گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می‌کند شانس، طالع، اقبال، تصادف و تأثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچ کدام پایه ندارد. آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرافراز و پیروز و پیشرو باشد و یا به عکس، خودش به ذلت و زبونی و شکست تن دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه، دامن هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملت‌ها و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می‌سازد» (مکارم شیرازی و هماران، جلد ۱۰، ۱۳۶۰: ۱۳۵).

۳- استاد شهید، مرتضی مطهری کتاب انسان و سرنوشت را همان گونه که از عنوان کتاب مشخص است به موضوع «قضا و قدر» و جایگاه آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان اختصاص داده است که معرفی نمونه‌هایی از آن مفید به نظر می‌رسد:

«سرنوشت، قضا و قدر، کلمه‌ای رعب‌آورتر و هراس‌انگیزتر از این دو کلمه پرده‌گوش بشر را به حرکت نیاورده است. هیچ چیز به اندازه این که انسان، آزادی خود را از دست رفته و خویشتن را مقهور و محکوم نیرومندتر از خود مشاهده کند و تسلط مطلق و بی‌چون و چرای او را بر خود احساس کند روح او را فشرده و افسرده نمی‌سازد» (مطهری، انسان و سرنوشت، فاقد تاریخ: ۳).

استاد مطهری، سرنوشت قطعی (حتمی) و غیرقطعی (محتمل) را از هم تفکیک کرده و لازمه صاحب اختیار بودن انسان را اعتقاد به قابل تغییر بودن سرنوشت غیرقطعی توسط اعمال و رفتار انسان اعلام می‌کند و در انتهای اثر خود چنین اعلام می‌کند: «انسان در نظام هستی دارای نوعی اختیار و آزادی است و امکاناتی در فعالیت‌های خود دارد که آن امکانات برای موجودات دیگر نیست و چون نظام عینی از نظام علمی ریشه می‌گیرد

و سرچشمه عالم کیانی، عالم ربّانی است، پس علم ازلی که به افعال و اعمال انسان تعلق گرفته است به معنی این است که او از ازل می‌داند که چه کسی به موجب اختیار و آزادی خود طاعت می‌کند و چه کسی معصیت، و آنچه آن علم ایجاب می‌کند و اقتضاء دارد این است که آن که طاعت می‌کند به اراده و اختیار خود طاعت می‌کند و آن که معصیت می‌کند به اراده و اختیار خود معصیت می‌کند» (همان، ۱۳۱).

۴- استاد جعفر سبحانی در کتاب سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه به مسئله، «بداء» و قضا و قدر می‌پردازد و در پیشگفتار کتاب خود ضمن تبیین هدف اثرش، اعلام می‌کند که موضوع سرنوشت و مسئله قضا و قدر از مسائل علمی و فلسفی است که قرن‌ها فکر و توجه اندیشمندان بزرگ اسلامی را به خود جلب نموده و در طول تاریخ از طرف دانشمندان «عقاید» و «مذاهب» و فلاسفه بزرگ پیرامون آن، کتاب‌ها و رساله‌هایی نوشته شده است. برای گذشتگان مسئله تقدیر تنها از این نظر مطرح بود که آیا «تقدیر الهی» حریت و آزادی را از انسان سلب می‌کند؟

فلاسفه بزرگ اسلام که در تحلیل مسائل عمیق و ژرف اسلامی از نزاع‌های کلامی به دور مانده‌اند و در افقی بالاتر و برتر می‌اندیشند، نه تنها تقدیر الهی را با اختیار و حریت انسان، منافی ندانسته‌اند بلکه آن را از دلایل آزادی و حریت بشر شمرده‌اند» (سبحانی، ۱۳۶۱: ۴).

استاد سبحانی در تبیین ارتباط بین سرنوشت و اختیار انسان اعلام می‌کند که آنچه را که خدا از ازل اراده کرده است این است که انسان از روی اختیار و آزادی عملی را انجام دهد نه از روی جبر و اضطرار و آنچه که از ازل اراده او به آن تعلق گرفته است این است که هر فعلی از مبادی و علل خاصی خود صادر گردد اگر فاعل مضطر است از ازل خواسته که به اضطرار، کار خود را انجام دهد و اگر فاعل آگاه و آزاد است از روز نخست خواسته است که با کمال آزادی و اختیار، علت فعل خود شود و چنین اراده ازلی موجب جبر نیست بلکه درست در نقطه مقابل جبر قرار می‌گیرد (همان، ۱۳۸). و بالاخره در انتهای اثر خود در خصوص «بداء» این چنین بیان می‌کند.

«بداء» که مقصود از آن دگرگون کردن سرنوشت به وسیله دعا و اعمال نیک است. حقیقت بداء جز این نیست که انسان کاری کند که سرنوشت خود را دگرگون سازد. مثلاً از طریق استغفار، صدقه، صله رحم و اعمال نیک سرنوشت بد خود را عوض کند و بلایی را از خود برطرف سازد.

در خصوص مددکاری اجتماعی و ارتباط آن با «قضا و قدر» و یا «سرنوشت» و

همچنین «بداء»، اثر مکتوبی که به صورت مستقیم به موضوع بپردازد غیر از کتاب مبانی مددکاری اجتماعی اینجانب در خصوص رابطه «بداء» با اهداف مددکاری اجتماعی وجود ندارد ولی بعضاً از نوشته‌های صاحبان برخی از آثار، می‌توان به صورت غیرمستقیم، ارتباط موضوع سرنوشت را با مددکاری اجتماعی برداشت کرد و تبیین نمود که به چند نمونه اشاره می‌شود:

- آقای دکتر محسن قندی در کتاب «دیباچه‌ای بر مددکاری اجتماعی» در زمینه ارزش اساسی «خود تصمیم‌گیری» اعلام می‌کند: «مددکاری اجتماعی معتقد است مردم قادرند طرز تفکر، گرایش، پندارها، باورداشت‌ها و رفتار خود را تغییر دهند. برای مردمی که مایل به تغییر هستند راههایی وجود دارد که باید از آن راهها به آنها کمک شود تا «تغییر» کنند. مددجویی که به خاطر شکست اقتصادی، بیماری یا ناراحتی‌های عاطفی، با مشکل روبرو شده و اعتماد به خود را از دست داده است اگر مددکار اجتماعی او را راهنمایی کند که وی مشکل خود را قبول کند و خود او تصمیم بگیرد تا راهی تازه برای حل آن بیابد در چنین صورتی ممکن است این مددجو بتواند مجدداً نسبت به خود، اعتماد و اطمینان پیدا کند» (قندی، ۱۳۴۷: ۳۵).

- در اثر فوق و در رابطه با اهداف مددکاری اجتماعی این چنین مطرح می‌شود: بر خلاف سازمان‌های خیریه گذشته، مددکار اجتماعی سعی‌اش بر آن نیست که به مددجویان تلقین کند تا به «نصیب و قسمت» تن در دهند و به آنچه که دارند تسلیم و راضی باشند بلکه می‌کوشد تا به انسانها کمک کند که بینش روشن بیابند، ابتدا با مشکلات و شرایط سخت زندگی خویش به عنوان واقعیات زندگی روبرو شوند و سپس بکوشند تا آنها را از میان بردارند (یا تغییر دهند) تا بتوانند در شرایطی بهتر زندگی کنند (همان، ۴۵).

- اگر در مفاهیم مهم مددکاری اجتماعی از قبیل «قادر سازی»^۱، «توان بخشی»^۲، «توانمندسازی»^۳ و نظایر آن تعمق و تفحص کنیم در خواهیم یافت که بدون اعتقاد به امکان تغییر در وضع موجود، تحقق و عملیاتی شدن این مفاهیم امکان‌پذیر نیست ولی همان گونه که در ابتدای این بخش اشاره شد، به صورت مستقیم در خصوص تبیین و تحلیل رابطه مباحث و موضوع‌های مددکاری اجتماعی (اهداف، ارزش‌ها، اصول و

1. Enabling
2. Rehabilitation
3. Empowerment

روش‌ها) اثر مکتوبی به جز آن چه که گفته شده وجود ندارد.

روش تحقیق

در مقاله حاضر از روش اسنادی استفاده شده است. یعنی مجموعه اسناد و مدارک مکتوب و معتبر در دسترس مدنظر قرار گرفته است و بر اساس چارچوب فکری محقق و با استفاده مستقیم و غیرمستقیم از این منابع، مطالب مورد نظر به رشته تحریر در آمده است. از آنجائی که مددکاری اجتماعی به عنوان «حرفه»، یک رشته کاربردی و تلفیق بین علم و عمل است، بر این اساس از تجربیات محقق در عرصه‌های مختلف نیز استفاده شده است.

مبانی نظری

در این بخش از مباحث، ابتدا مفاهیم اصلی نظیر «سرنوشت»، «قضا و قدر»، «بداء»، مددکاری اجتماعی، به اختصار مطرح می‌شود و دیدگاه‌های اندیشمندان در خصوص این موضوع‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس ارتباط مددکاری اجتماعی با «بداء» با برداشت از محتوای مطالب مورد نظر تبیین می‌شود تا نهایتاً به پاسخ سؤالات اصلی مورد نظر محقق (به جای فرضیه‌ها) ختم شود. بدیهی است که در بخش پایانی مقاله بحث، تحلیل و نتیجه‌گیری از موضوع‌های مورد نظر تدوین خواهد شد.

سرنوشت: در لغت‌نامه‌ها برای مفهوم «سرنوشت» معانی، بخت، طالع، نصیب، قسمت، آنچه که مقدر گردیده و ... مطرح شده است.

استاد جعفر سبحانی برای سرنوشت پنج معنی را مطرح می‌کند.

- سرنوشت یعنی قوانین آفرینش
 - سرنوشت یعنی تکالیف الهی
 - سرنوشت یعنی سنن خلقت و قوانین عینی
 - سرنوشت یعنی اراده ازلی خدا
 - سرنوشت یعنی همان علم ازلی الهی
- و بخش اعظم کتاب سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه را بحث مربوط به این پنج معنی به خود اختصاص می‌دهد.

موضوع سرنوشت از غامض‌ترین مسائل فلسفی است که از نیمه‌های قرن اول هجری تا

به امروز در بین اندیشمندان اسلامی مطرح بوده و عقاید و تلقی‌های مختلف و متفاوتی را در پی داشته است.

عقاید و ایده‌هایی که موجب صف‌بندی‌ها و جدلهای فلسفی و پیدایش فرقه‌ها و گروه‌هایی گردیده است و علیرغم بنیان متافیزیکی آن، به زندگی فردی و اجتماعی ارتباط مستقیم داشته و به قول استاد مطهری جنبه عملی و عمومی دارد.

استاد مطهری معتقد است که اگر مقصود از سرنوشت، انکار اسباب و مسببات است. چنین سرنوشتی وجود ندارد ولی اگر منظور از سرنوشت پیوند حکمت هر حادثه با علل خود و پیوند شکل گرفتن هر حادثه از ناحیه علل خود است البته این حقیقتی است مسلم، با ذکر این نکته که سلسله علل مختلف به علت‌العللی منتهی می‌شود که قائم به ذات الهی است» (مطهری، بدون تاریخ: ۱۳۱).

به طور خلاصه می‌توان گفت که سرنوشت عبارت از مجموعه حوادث، رویدادها، اتفاقات و وضعیتی است که در طول زندگی هر فردی و یا در حیات هر قوم و ملتی اتفاق می‌افتد.

قضا و قدر: «قضاء الهی» عبارت است از حکم قطعی الهی درباره جریانات و حوادث، «قدر الهی» عبارت است از اندازه‌گیری پدیده و حوادث. از نظر علوم الهی، مسلم است که قضاء الهی به هیچ حادثه‌ای مستقیماً و بلاواسطه تعلق نمی‌گیرد بلکه هر حادثه را تنها و تنها از راه علل و اسباب خودش ایجاب می‌کند (مطهری، انسان در قرآن: ۲۷۳) به تعبیر روشن‌تر و از منظر شهید مطهری، قضا عبارت است از حکم قطعی الهی درباره جریانات و حوادث در فرهنگ معین به حکم کلی الهی و مشیت باری تعالی معنی شده است.

به قول استاد سبحانی، قضاء الهی در سرنوشت ملت‌ها جز این نیست که خداوند از روز نخست، بر اثر علم بی‌پایان که دارد می‌داند که هر ملتی از روی اختیار و آزادی، چه راهی را انتخاب خواهد کرد. همان را درباره آنان مقدر می‌کند. به قول ایشان برای «قضا» در قرآن معانی مختلفی (و در عین حال نزدیک به هم) بکار رفته است. چنانچه شیخ مفید معانی «امر و ایجاب»، «اعلام و اخبار»، «تمام و فراغ»، «حکم و داوری» را مطرح کرده است. برای این همه معانی به ظاهر گوناگون نسبت به این مفهوم، یک ریشه بیش وجود ندارد و هر کاری که با نهایت اتفاق و استحکام، با پایداری و استواری خاصی انجام گیرد (سبحانی، ۱۳۶۱: ۵۸ و ۳۵).

در فرهنگ معین، برای «قدر» معانی حکم، فرمان، حکم خداوند در مورد بندگان، مطرح

شده است.

«قدر» به معنی حد و اندازه و ارزش هر چیز است به قول استاد مطهری، قدر الهی عبارت است از اندازه‌گیری پدیده‌ها و حوادث. به تعبیر ایشان، حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت یافته است مقتضی به قضاء الهی است و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است مقدر به تقدیر الهی می‌باشد (مطهری، انسان و سرنوشت: ۳۱).

استاد مطهری سرنوشت را به دو بخش حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌کند و می‌فرماید که این تقسیم از وضع خاص موجودات سرچشمه می‌گیرد. موجودی که امکانات متعدد دارد و علل مختلف ممکن است در او تأثیر کند و هر علتی او را در مجرا و یک مسیر به خصوص قرار دهد مقدرات متعددی خواهد داشت. از این رو سرنوشت او غیرحتمی است. اما موجودی که بیش از یک امکان در او نیست و یک مسیر بیشتر برایش ممکن نیست و جز با یک نوع علت سروکار ندارد سرنوشتش حتمی و غیرقابل تغییر است، از این رو مجرد است. (مطهری، انسان و سرنوشت: ۷۰).

استاد جعفر سبحانی در کتاب سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه از دو نوع سرنوشت تحت عنوان اجل معلق که همان سرنوشت غیرقطعی است و اجل مسمی که همان سرنوشت قطعی است سخن می‌گوید. به عنوان مثال نوزادی که قابلیت یک صد سال عمر کردن را دارد (اجل معلق) ولی برای تحقق آن شرایطی لازم است هر وقت شرایط محقق شد آن اتفاق می‌افتد (اجل مسمی). مثال دیگر، تقدیر الهی درباره قوم یونس این بود که آنان دچار عذاب الهی شوند ولی این تقدیر مشروط به امری بود که تحقق نیافت، یعنی قوم یونس از کرده خود نادم شدند و از سرنوشت عذاب‌آلود رها شدند.

و بالاخره معنی قضا و قدر دو حقیقتی است که از فضل خداوند با دو نسبت مختلف انتزاع و استنباط می‌شوند. هنگامی که معلول با تمام اجزای علت خود ملاحظه می‌شود ضرورت وجود پیدا می‌کند، جامه هستی می‌پوشد و مظهری برای قضاء خداوند می‌شود. وقتی که پدیده با تک تک اجزای علت مقایسه گردد گفته می‌شود که خداوند این پدیده را این چنین اندازه‌گیری و مقدر نموده است (سبحانی، ۱۳۶۱: ۱۵۱).

مفهوم بداء

در فرهنگ معین، «بداء» به معنی: ۱- ظاهر شدن و هویدا گشتن، ۲- پیدا شدن رأی

دیگر در امری، ۳- امری که در خاطر بگذرد که پیش از آن نگذشته بود، ۴- ایجاد رأی برای خالق به جز آنچه قبلاً اراده‌ی وی بر آن تعلق گرفته بود.

در تفسیر نمونه به معنی «پشیمانی» هم آمده است که در سایه‌ی مطلب جدید یا وضعیت جدید از گذشته خود پشیمان می‌شود (مکارم و همکاران، ۱۳۶۰: ۲۴۵).

«بداء» به مفهوم تغییر و دگرگونی در سرنوشت است یعنی سرنوشت انسان با دعا، توبه و اعمال نیک دگرگون می‌شود. «بداء» به عنوان عالی‌ترین مفاهیم و معارف اسلامی مستند به آیات ۳۹ و ۱۱ رعد، ۱۹۵ اعراف، ۱۰ تا ۱۲ نوح است که انسان با رفتار و اعمال خودش می‌تواند دگرگونی در سرنوشتش ایجاد کند.

استاد مکارم شیرازی در تبیین بداء در تفسیر نمونه می‌گوید علم خداوندی دارای دو مرحله است علم به مقتضیات و علل ناقصه. و علم به علل تامه که اولی قابل تغییر و دومی قطعی است، یعنی تحقق اولی منوط به شرایط و یا عدم وجود موانعی است. بسیار می‌شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب احساس می‌کنیم که حادثه‌ای به وقوع خواهد پیوست، در حالی که بعداً می‌بینیم آن حادثه واقع نشد. در این هنگام می‌گوییم «بداء» حاصل شده است یعنی آنچه را به حسب ظاهر واقع شدنی دیدیم خلاف آن ظاهر شد؛ علت این است که گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است و شرایط و موانع را نمی‌بینیم و بعد که به فقدان شرط یا وجود مانع برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش‌بینی می‌کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می‌شویم. بالاخره در مفهوم «بداء» مرحوم کلینی روایتی از امام صادق نقل می‌کند: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز این که سه خصلت را از او پیمان گرفت اقرار به بندگی خدا، کنار زدن شریک‌ها، اقرار به این که خدا هر چه را خواهد مقدم دارد و هر چه را خواهد به تأخیر اندازد (یعنی بداء) (کلینی، ج اول: ۲۰۲).

جالب توجه است که برخی اختلافات بین فرق اسلامی درباره برداشت از معنی «بداء» است یعنی اگر معنی لغوی «بداء» را با خداوند متعال در نظر بگیریم که مفهوم آن از یک بُعد خلل در اراده الهی و از بعد دیگر روشن شدن چیزی برای خدا که قبلاً روشن نبوده باشد، این خطا در برداشت و اشتباه محض است، ولی اگر مراد از آن تغییر در مقدرات انسان به واسطه اعمال و رفتار خود او و تبدیل سرنوشت فلاکت بار به سرنوشت سعادت‌آمیز باشد این برداشتی درست است.

درباره این که آیا سرنوشت انسان قابل تغییر است استاد مطهری معتقدند که اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان

حکمفرماست. هر حادثه‌ای ضرورت و قطعیت خود را و همچنین شکل و خصوصیات زمانی و مکانی خود را از علل مقدمه خود کسب کرده است و پیوندی ناگسستنی میان گذشته و حال و آینده هر موجود و علل مقدمه او هست (مطهری، انسان و سرنوشت: ۳۵).

مفسرین قرآن کریم معتقدند که تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد یکی مرحله قطعیت که هیچ گونه دگرگونی در آن راه ندارد، و دیگری مرحله غیرقطعی و به تعبیر دیگر «مشروط» که دگرگونی در آن راه دارد و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می‌شود (اولی را گاه لوح محفوظ و دومی را لوح محو و اثبات گویند). حقیقت این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می‌گیریم و نظر به قطعیت آن می‌دهیم به عنوان مثال در مورد سم کشنده‌ای که مقتضای طبیعتش نابودی انسان است می‌گوییم هر کسی آن را بخورد می‌میرد، در صورتی که اگر ضد سم در کنارش باشد که اثرش را خنثی کند، می‌توان گفت که مرگ به خاطر سم خوردن جنبه قطعی ندارد و تغییر در آن راه دارد که با خوردن ضد سم اثرش محو می‌شود. اگر حادثه‌ای را با علت تامه‌اش یعنی وجود مقتضی و اجتماع همه شرایط و از میان رفتن همه موانع در نظر بگیریم وقوع حادثه قطعی است (مکارم و همکاران، ۱۳۶۰: ۲۴۱).

در تفسیر از آیه ۴۱ سوره روم تبیین شده است که فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی است که مردم انجام داده‌اند. خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید به سوی حق بازگردند. سرچشمه فساد اعمال خود مردم است چنانچه قطع رحم عمر را کوتاه، خوردن مال یتیم قلب را تاریک و شیوع زنا کم شدن روزی و فنای انسان‌ها را سبب می‌شود (جلد ۱۶ تفسیر نمونه، ۴۵۰ و ۴۵۶) سنت لایتنیر الهی این است که هر فردی و یا هر قومی و ملتی ثمر و نتیجه اعمال و رفتارشان را بچشد. این که اگر مردمی به ایمان مجهز شوند و عمل شایسته کنند خلافت زمین در اختیار آنها قرار می‌گیرد (آیه ۵۵ سوره نور). این که عاقبت ظلم، ویرانی و تباهی است (آیه ۵۹ سوره کهف). و این که در میان قومی طبقه‌ای مترف فسق و فجور کند منجر به هلاکت آن قوم می‌گردد (آیه ۱۶ سوره بنی اسرائیل). از سنت‌های غیرقابل تغییر الهی است و این نمونه‌های روشنی است از این که سرنوشت انسان ضمن این که قابل تغییر است، چگونگی تغییر آن در گرو اعمال و رفتار انسان است. چنانچه رسول اکرم فرمود: «روزگاری بر این امت فرا می‌رسد که هر کس مرتکب

گاهی می‌گردد فوراً آن را از طریق قضا و قدر توجیه می‌نماید و زشت کاری خود را معلول تقدیر الهی می‌شمرد. هر گاه با چنین افرادی روبه‌رو شدید بگویید که من از آنها بیزارم» (سبحانی، ۱۳۶۱: ۴۰).

بنابراین چنانچه مبرهن است امکان تغییر و تحول در سرنوشت انسان وجود دارد و طبق نظر بسیاری از متفکرین و فلاسفه اسلامی تصور سرنوشت قطعی و حتمی برای انسان در تمامی ابعاد تصور درستی نیست و مفهوم آن خلع ید از انسان به عنوان موجودی مختار و صاحب اراده است. به بیان دیگر می‌توان گفت که لازمه مختار بودن انسان امکان دخل و تصرف او در وضعیت و شرایط زندگیش و بهبود وضعیت موجود است.

مسئله تقدیر نه تنها برای گذشتگان بلکه برای اقوام و ملل اسلامی امروزی نیز غالباً از این نظر مطرح می‌شود که آیا تقدیر الهی حریت و آزادی انسان را سلب می‌کند و آیا اعتقاد به سرنوشت نتیجه‌ای جز جبر و سلب اختیار ندارد؟ مقصود از تقدیرهای خداوند همان سنت‌های قطعی است که بر ما و جهان حکومت می‌کند و تأثیر این سنت‌ها در خوشبختی و بدبختی مردم و به اصطلاح در نیک فرجامی و بدفرجامی شخص قطعی و تخلف ناپذیر است و ما در انتخاب هر سنتی از این سنن مختار و آزادیم. به عنوان مثال اگر زیر دیوار بنشینیم و فرو ریزد و بمیریم به حکم سرنوشت است و اگر فرار کنیم و سالم بمانیم باز به حکم سرنوشت است ماندن و فرار کردن ما اختیاری است.

اگر بیمار شویم به پزشک مراجعه کنیم و دارو بخوریم خوب می‌شویم و اگر این کار را نکنیم رنجور می‌مانیم هر دو از تقدیر خداست و انتخاب یکی از آن دو با ماست. بعضی‌ها ممکن است منظور از حاکمیت سنت‌های الهی بر جامعه را جبری تلقی کنند که همان قضا و قدر حتمی و یا جبر تاریخ است، در صورتی که مقصود از سنت‌های الهی حاکم بر ملل قوانین خارج از اختیار نیست، بلکه هر جامعه‌ای محکوم نتایج اعمال خویش است؛ به عبارت دیگر سنت‌های الهی جز عکس‌العمل‌ها و واکنش اعمال جامعه چیز دیگری نیست و هر عمل فردی و اجتماعی یک رشته واکنش‌هایی را به دنبال دارد (سبحانی، ۱۳۶۰: ۳۵۱). آیه ۱۱ سوره رعد و آیه ۵۳ سوره انفال بهترین دلیل بر این ادعاست که فرمود «هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی‌دهد تا آن قوم خود وضع خویش را تغییر دهند». در مکتب جبری عامل واقعی در فعل انسان خداست و خود انسان و اراده و صفات موروثی و نحوه تربیت او کوچک‌ترین تأثیری

در پیدایش فعل ندارند در صورتی که در معتقدین به «بداء» باور بر این است که اراده الهی از ازل بر این تعلق گرفته است که هر معلولی از مجرای علل واقعی و طبیعی خود (که خود انسان با مختار بودنش یکی از آنهاست) سر بزند. در نهایت تقدیر و خواست خدا جز این نیست که بشر رقم زننده سرنوشت خود باشد. به قول استاد مطهری: «اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادثی است که سرنوشت حتمی و تخلفناپذیر ندارد، زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده‌ها و انتخاب‌ها و اختیارها که از خودش ظهور می‌کند. انسان قادر است عملی را که صد در صد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد به حکم تشخیص و مصلحت‌اندیشی ترک کند و قادر است کاری را که صد در صد مخالف طبیعت اوست و هیچ گونه عامل احیاء کننده خارجی هم وجود ندارد به حکم مصلحت‌اندیشی و نیروی فردی آن را انجام دهد (مطهری، انسان و سرنوشت: ۵۹). لذا آن امری که با اراده انسان و با قوه تشخیص او واقع می‌شود، به قضا و قدر الهی است و آن امری که با اراده انسان متوقف می‌شود هم به قضا و قدر الهی است.

به قول استاد جعفر سبحانی «آگاهی و علم ازلی خدا از ضرورت وجود یک پدیده و همچنین شکل و خصوصیت آن موجب جبر نمی‌گردد، زیرا علم او از ازل بر این تعلق گرفته است که هر معلول از علت خود و از مجرای سبب خویش صادر گردد و نتیجه آن این است که علم خدا به این تعلق گرفت است که فعل فاعل مختار از روی اراده و اختیار صادر گردد و فعل فاعل مضطر از روی اضطرار و بدون علم و شعور تحقق می‌پذیرد. یعنی علم خدا بر این تعلق گرفته انسان از روی اراده عملی را انجام دهد (سبحانی، ۱۳۶۱: ۲۵). به بیان دیگر آنچه که خدا از ازل اراده کرده این است که انسان از روی اختیار عملی انجام دهد نه از روی جبر و اضطرار و آنچه که از ازل اراده او به آن تعلق گرفته است این است که هر فعلی از مبادی و علل خاص خود صادر گردد.

مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی در پاریس رساله‌ای در دفاع از مسئله قضاوقدر نوشت و آن را در هفته نامه العروه الوثقی انتشار داد که می‌فرماید «این گروه از اروپائیان چنین گمان کرده‌اند که میان قضاوقدر و اعتقاد به جبر هیچ گونه فرقی نیست و انسان در پرتو اعتقاد به تقدیر بسان پر کاهی است که در هوا آویزان باشد و با وزش باد از این سو به آن سو کشیده شود. اعتقاد به سرنوشت سبب می‌شود که انسان در کردار و گفتار و سکوت و حرکت خود صاحب اختیار و اراده‌ای نباشد و زمام امور خود را به دست نیروی خشن و کوبنده‌ای بسپارد و چنین ملتی نیروهای طبیعی خود را به کار

نمی‌برد و انگیزه کار و کوشش از محیط فکر آنها بیرون می‌رود (همان، ۱۴). چنانچه استاد مطهری معتقد است، اعتقاد به قضا و قدر یعنی اینکه هر حادثه‌ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر به قضا و قدر الهی است، مستلزم جبر نیست. اعتقاد به قضا و قدر آنگاه مستلزم جبر است که خود بشر و اراده او را دخیل در امور ندانیم و قضا و قدر را جانشین نیرو و اراده بشر بدانیم... و لذا، اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی، انکار اسباب و مسببات و از آن جمله اراده و اختیار بشر است. چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر، پیوند حتمیت هر حادثه با علل خود و پیوند شکل گرفتن هر حادثه از ناحیه علل خود است، البته این حقیقتی است مسلم (مطهری، انسان و سرنوشت: ۳۸).

و به قول استاد جعفر سبحانی، آنچه را که خدا از ازل اراده کرده این است که انسان از روی اختیار و آزادی، عملی را انجام دهد نه از روی جبر و اضطرار و آنچه که از ازل اراده او به آن تعلق گرفته است این است که هر فعلی از مبادی و علل خاص خود صادر گردد اگر فاعل مضطر است از ازل خواسته که به اضطرار کار خود را انجام دهد و اگر فاعل آگاه و آزاد است از روز نخست خواسته است که با کمال آزادی و اختیار علت فعل خود شود و یک چنین اراده‌ای ازلی موجب جبر نیست بلکه درست در نقطه مقابل جبر قرار می‌گیرد (سبحانی، ۱۳۶۱: ۱۳۸).

حاصل سخن اینکه قضا و قدر الهی نه تنها عنان اختیار را از کف انسان نمی‌گیرد بلکه اختیار و حریت او را تقویت می‌کند به عبارت دیگر، با تکیه بر متون و منابع معتبر اسلامی، سرنوشت انسان نه تنها قطعی و غیرقابل تغییر نیست بلکه بخش اعظم آن در گرو اراده، اختیار و یا به تعبیر دیگر رفتار و کردار اوست.

«مددکاری اجتماعی»^۱ چیست؟

در این خصوص مباحث متعدد و متنوعی مطرح شده است و در نهایت از مددکاری اجتماعی به عنوان «حرفه»^۲ یاد می‌شود. حرفه‌ای که در غایت تلاش‌های خود تغییر در عرصه‌های مختلف زندگی مددجو^۳ (اعم از فرد، گروه، جامعه) را بستر سازی می‌کند. در تعریف نسبتاً جامعی که از مددکاری اجتماعی شده و با موضوع مقاله حاضر نیز

1. Social Work
2. profession
3. client

مطابقت بیشتری دارد. این چنین آمده است. «مددکاری اجتماعی حرفه‌ای است مبتنی بر استعدادها، مهارت‌ها و دانش‌های خاصی در جهت فراهم آوردن شرایط مادی و معنوی برای افراد و اقشار نیازمند جامعه به گونه‌ای که در جهت شناخت و رفع مشکل خود برانگیخته شوند»^۱

سؤالات مقاله

۱. اعتقاد به تغییر در سرنوشت انسان (بداء) با اختیار و آزادی انسان (خود تصمیم‌گیری مددجو) چه رابطه‌ای دارد.
۲. رابطه «بداء» با اهداف مددکاری اجتماعی چیست؟

رابطه «بداء» با مددکاری اجتماعی

موضوع ارتباط بین بداء (قابل تغییر بودن سرنوشت انسان) و مددکاری اجتماعی را می‌توان از ابعاد مختلف مورد بحث و بررسی قرار داد و ما در این مقاله در دو زمینه به آن می‌پردازیم.

اول - رابطه خود تصمیم‌گیری (به عنوان یکی از ارزش‌های اساسی در مددکاری اجتماعی) با بداء:

مددکار اجتماعی به عنوان یک انسان حرفه‌ای، به روشنی می‌داند که هر گونه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی دیگران برای انسان نه تنها فاقد ارزش و اعتبار پایدار است بلکه از یک طرف موجب وابستگی انسان به مرجع تصمیم‌گیری می‌شود و از سوی دیگر اعتماد به نفس و خودباوری انسان را که لازمه توانمندی او در عرضه‌های زندگی می‌باشد تضعیف می‌کند. علاوه بر باورهای دینی، الهی و انسانی، این یک باور حرفه‌ای است که انسان موجود صاحب اختیار و اراده است و مددکار اجتماعی با رفتار حرفه‌ای و اقدامات عالمانه و هنرمندانه خود باید مقوم این اختیار باشد و اگر موانع و محدودیت‌هایی در این راستا وجود دارد، در رفع آن بکوشد. چنانچه در تعریف از مددکاری اجتماعی نیز در تبیین «فراهم ساختن شرایط مادی و معنوی برای افراد

۱. برای مطالعه در خصوص ویژگی‌های این تعریف به کتاب مبانی مددکاری اجتماعی از اینجانب، چاپ ششم علامه طباطبائی مراجعه شود.

اقشار نیازمند جامعه» به آن تأکید شده است (زاهدی اصل، ۱۳۹۰: ۳۷). مددکار اجتماعی در الهام از این ارزش اساسی، از نخستین قدم حرفه‌ای خویش، مددجو را با خود همراه می‌سازد، به او اجازه ابراز عقیده می‌دهد، به او مجال اندیشیدن در خصوص علل مشکلاتش و همچنین تفکر در خصوص راههای مقابله با آنها را می‌دهد و او را کمک می‌کند که با احساس آزادی و با اراده و اختیار خود چگونگی مقابله با مشکلاتش را انتخاب کند.

مددکار اجتماعی در تبعیت از این ارزش معتقد است که این حق مددجوست که بخواهد محل سکونت خود را، محل اشتغال خویش را، دوست یا همکارش را شخصاً انتخاب کند، ولی مسلماً راهنمایی‌های حرفه‌ای و به موقع مددکار اجتماعی برای او ارزشمند خواهد بود تا بتواند مناسب‌ترین راه را انتخاب کند.

مددکار اجتماعی در الهام از این ارزش با خدمات حرفه‌ای خویش تسهیلاتی را برای انسان‌ها فراهم می‌آورد تا آنها بتوانند در اموری که مربوط به خود آنها و یا جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند دخالت داشته باشند، ابراز وجود و عقیده کنند و در عرصه‌های مختلف، مشارکت داشته باشند.

عنوان «خود تصمیم‌گیری» را می‌توان مناسب‌ترین اصطلاح در بیان حرفه‌ای از ارزش آزادی و اختیار تلقی کرد. یکی از عمده‌ترین تفاوت‌های مددکاری با برخی حرف دیگر در همین مقوله است. مددکار اجتماعی در پیروی از این ارزش لحظه‌ای از همراهی و همکاری مددجو غافل نیست و با توجه به توانایی‌ها، قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و امکاناتش او را در امور مددکاری اجتماعی سهیم و شریک می‌سازد و از روش‌هایی بهره می‌جوید که مددجو در بالاترین حد ممکن احساس خود تصمیم‌گیری را داشته باشند. مددکار اجتماعی به خوبی می‌داند که پیروی از چنین شیوه‌ای در حقیقت حفظ حرمت و شخصیت مددجو و یا به بیان دیگر حرکت در مسیر نخستین و مهمترین ارزش اساسی در مددکاری اجتماعی است. مددکار اجتماعی به روشنی می‌داند که اخذ تصمیم برای دیگران بدون مشارکت آنها فاقد هر گونه ارزش و اعتبار است، حتی اگر بدان نیاز مبرم داشته باشند. در صورتی که مددجو با بهره‌گیری از مشورت‌ها و راهنمایی‌های مددکار اجتماعی بتواند شخصاً نسبت به وضعیت و موقعیت خودش تصمیم بگیرد، به تدریج زمینه خوداتکایی در او فراهم خواهد شد.

در تبعیت از این ارزش است که به صراحت گفته می‌شود «مددکار اجتماعی حق ندارد برای کسی و به جای کسی تصمیم بگیرد» بنابراین می‌توان گفت که حرفه مددکاری نه

تنها ناقض آزادی و مانع از مختار بودن انسان‌ها نیست، بلکه نگهبان حریت و آزادی انسان و مقوم اراده و اختیار اوست.

اگر متون اسلامی را در این خصوص بررسی کنیم می‌توانیم نتایج ذیل را به عنوان مقوم آزادی و اختیار انسان بیان کنیم:

- انسان موجودی است که به صورت تکوینی و تشریحی هدایت شد. خداوند متعال ثواب و عقاب را به او نشان داد، ارزش و ضدا ارزش را شناسانید و در مسیر او چراغ‌های روشنی برافروخت تا بتواند تشخیص دهد؛

- او را صاحب اختیار کرد تا بر اساس این شناخت‌ها و هدایت‌ها، انتخاب کند. در این فرایند ممکن است عوامل مختلف او را در انتخاب خود محدود کند ولی قطعاً این محدودیت‌های نسبی به معنی سلب اختیار از او نیست. همان گونه که در نخستین ارزش اساسی گفته شد انسان امین و جانشین خدا در روی زمین و اشرف مخلوقات است و این فضیلت در سایه مختار بودن او پدیدار می‌شود. اگر تبعیت از ارزش‌ها کرد و انتخابش درست بود شایستگی چنین مقامی را پیدا می‌کند در غیر این صورت به پست‌ترین مراحل سقوط خواهد کرد.

شاید به جرئت بتوان مدعی شد که حرفه مددکاری اجتماعی نیز به مثابه بخش کوچکی از هدایت‌های تشریعی مطرح است و مددکار اجتماعی با ارائه خدمات حرفه‌ای خویش، به خصوص با ایفای نقش آگاه‌سازی مددجو را در انتخاب اصلح کمک می‌کند، با آگاهی دادن، حمایت‌های اقتصادی هدفمند، بازپروری، توان بخشی، حمایت‌های اجتماعی و... مسیر را برای او هموار می‌کند تا بتواند انتخاب به جا و مناسب در عرصه‌های زندگی خویش داشته باشد.

دوم - رابطه اهداف مددکاری اجتماعی با «بدهاء»

در خصوص رابطه «بدهاء» با اهداف مددکاری اجتماعی کافی است به چند نمونه از اهداف مددکاری اجتماعی اشاره کنیم: «مددکار اجتماعی از فشار وارد کردن به مردم و تحمیل این نظر که تهی دستی، محرومیت، خواری و ذلت را به عنوان سرنوشت بپذیرند و خود را با شرایط آزار دهنده، رنج بخش و غیرعادلانه سازش دهند احتراز می‌کند» (قندی، ۱۳۴۷: ۴۴). سعی مددکار اجتماعی بر آن نیست که به مددجویان تلقین کند تا به نصیب و قسمت تن در دهند و بدانچه که دارند تسلیم و راضی باشند، بلکه مددکار اجتماعی می‌کوشد به انسان‌ها کمک کند تا بینش روشن یابند ابتدا با مشکلات

و شرایط سخت زندگی خویش به عنوان واقعیات زندگی روبه‌رو شوند و سپس بکوشند تا آنها را از میان بردارند و در شرایط بهتر زندگی کنند. مددکار اجتماعی اینک تشخیص می‌دهد که تغییر اساسی در شرایط اقتصادی و اجتماعی و روانی مددجو هنگامی ایجاد می‌شود که به مددجو کمک شود تا خود وی بتواند به خویشتن کمک کند. مددکار اجتماعی معتقد است مردم قادرند طرز تفکر، گرایش، پندارها، باورداشت‌ها و رفتار خود را تغییر دهند. مددکار اجتماعی معتقد است که برای مردمی که مایل به تغییر هستند راههایی وجود دارد که از آن راهها می‌توان به آنها کمک کرد تا تغییر کنند.

در تعریف از مددکاری اجتماعی نیز گفته شد که نهایت تلاش‌های مددکار اجتماعی معطوف به این امر می‌شود که مددجو (اعم از فرد و گروه و جامعه) در جهت شناخت و رفع مشکل خود برانگیخته شود. با عنایت به نمونه‌های فوق و با استمداد از چند شاهد از قرآن کریم به خوبی متوجه می‌شویم که هدف مددکاری اجتماعی چیزی جز حرکت در جهت اعتقاد به «بداء» نیست.

خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره روم می‌فرماید: «فساد در صحرا و دریا بر اساس کارهایی که به دست خود مردم انجام گرفته پدید آمده است».

در آیه ۱۱۸ انبیاء می‌فرماید: «تا مردمی با ابتکار خود در اوضاع و احوال خود تغییر ندهند خداوند اوضاع آنها را عوض نمی‌کند».

در آیه ۱۷ فصلت می‌فرماید: «ما آنها را (قوم ثمود) هدایت کردیم سپس آنها خودشان کوری را بر هدایت ترجیح دادند».

و بالاخره در آیه یازده سوره رعد به وضوح می‌فرماید «همانا حال هیچ قومی را تغییر نخواهیم داد مگر اینکه خود از درون متحول شوند».

در تفسیر از آیات ۱۸ تا ۲۱ سوره بنی‌اسرائیل آمده است که عامل اصلی سعادت سعی و تلاش است که قرآن به آن تکیه دارد. منظور از عمل صالح هم همان سعی و تلاش شایسته است که بدون آن نمی‌توان سعادت را به دست آورد (جلد ۱۲ تفسیر نمونه مکارم و همکاران: ۷۰). اگر اعتقاد به «بداء» نباشد هدف مددکاری اجتماعی از «خوداتکایی» مددجو «خودباوری» او و استقلال و خودکفایی و یا به بیان روشتر «قادرسازی» مفهومی نخواهد شد. مددکار اجتماعی قصد دارد که از انسان رنجور و دردمند فردی بی‌نیاز و قوی بسازد. مددجویی که تا دیروز گمان می‌کرد تمامی درها به روی او بسته شده و در مقابله با مسائل خویش کاملاً ناتوان گشته است امروز با

راهنمایی و کمک حرفه‌ای مددکار اجتماعی در می‌یابد که علی‌رغم محدودیت‌ها و تنگناها دارای توان بالقوه و نسبی در مقابله با مشکلات است. مددجویی که فقر و تنگدستی، معلولیت و محرومیت را سرنوشتی گریزناپذیر و قطعی تلقی می‌کند با کمک مددکار اجتماعی در می‌یابد که علل و عوامل محرومیت و معلولیت او چیست و چگونه می‌توان با آن مقابله کرد و یا تأثیر این عوامل را در وضعیت زندگی فعلی به حداقل رساند. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که مددجو، وجود یک فرزند معلول را تقدیر قطعی الهی می‌داند و بدون توجه به علل و عوامل مؤثر در معلولیت فرزند خود که چه بسا ریشه ارثی و ژنتیکی دارد، در رابطه با فرزندان بعدی نیز دچار مشکلات مضاعف می‌شود. در صورتی که اگر آگاهی و شناختی از این عوامل داشت می‌توانست با رعایت پاره‌ای از عوامل بهداشتی و نظایر آن از معلولیت فرزندان دیگرش جلوگیری کند. این نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی از این دست به خوبی بیانگر این حقیقت است که قسمت اعظم سرنوشت انسان در ید اختیار او و در گرو اعمال و رفتار اوست و اصلی‌ترین و مهمترین وظیفه و رسالت مددکار اجتماعی، آن هم در جامعه‌ای نظیر جامعه ما با ویژگی‌ها و شرایط خاص فرهنگی - اجتماعی، این است که این حقیقت را برای مددجویان خود تفهیم کند و با این باور به تلاش خود بیافزاید.

اشعاری نظیر

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم
ناصر خسرو چنین پاسخ می‌دهد:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره سری را
تو خود گر کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را
درخت تو گر بر دانش بگیرد
به زیر آورد چرخ نیلوفری را
اعتقاد به بداء مایه امید و نشاط و سبب فعالیت افراد نیکوکار در جهت انفاق و امداد می‌شود. همان گونه که اعتقاد به توبه و شفاعت مایه نشاط و موجب بازگشت معصیت‌کاران به راه خیر و صلاح می‌گردد و انکار این حقایق موجب یأس خطاکاران از پذیرش استغفار آنها و باعث بالا رفتن جرم و خلافتکاری در جامعه می‌شود. عدم باور بداء، اجتماع را از مسیر صلاح و عافیت دور می‌سازد. بشر معتقد به بداء سعی در بر آوردن حوائج نیازمندان دارد تا بدین طریق موجبات گشایش درهای رحمت الهی را فراهم کند.

اعتقاد به بداء موجب می‌شود که انسان فقر و مسکنت و بدبختی و فلاکت را به عنوان

سرنوشت قطعی خود تلقی نکند و مطمئن باشد که با درایت و تدبیر و تلاش می‌تواند سرنوشت خود را رقم زند. از سوی دیگر قضاوقدر رابطه‌ای با جبر ندارد و هرگز نباید جبرگیری را معلول اعتقاد به قضاوقدر بدانیم. طراح و سازنده سرنوشت، خود انسان بوده و او در تعیین مقدرات خود آزاد است. این مسئله در روحيات و طرز فکر و نحوه زندگی و اندازه کار و فعالیت انسان مؤثر است، زیرا روحیه و پایه کار و کوشش فردی که خود را آزاد و مختار و طراح و سازنده سرنوشت خود نداند با کسی که چنین باوری ندارد متفاوت است.

افراد عادت کرده‌اند که اغلب اشتباهات و نارسایی‌ها و کوتاهی‌های خود را به دیگران و به عوامل خارج از خود یعنی قضاوقدر نسبت دهند و در برابر هر نوع مسئولیت و تعهد شانه خالی کنند، در حالی که اعتقاد درست به سرنوشت، آنها را متوجه می‌سازد که علت اصلی واقعیت موجود اعمال و رفتار خود آنهاست. بالاخره اعتقاد به بداء پایه اساسی حرفه مددکاری اجتماعی را تشکیل می‌دهد. کسی که به بداء یعنی امکان دگرگونی و تغییر در سرنوشت اعتقاد نداشته باشد به تأثیر درست و همه جانبه حرفه مددکاری اجتماعی در شئون اجتماعی بی‌اعتقاد است.

نتیجه‌گیری و تبیین رابطه مددکاری اجتماعی با بداء

چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، فدراسیون بین‌المللی مددکاران اجتماعی در مونترال کانادا در سال ۲۰۰۰ میلادی در نگرش جدید به مددکاری اجتماعی، توانمندسازی افراد را در راستای ایجاد تغییر در ابعاد زندگی آنها، از مسئولیت‌های حرفه‌ای مددکاری اجتماعی اعلام می‌کند. «رابینز»^۱ از صاحب نظران حرفه مددکاران اجتماعی معتقد است که مددکار اجتماعی در پی آن نیست که تکیه‌گاهی برای گرفتاران و رنج دیدگان فراهم سازد بلکه می‌کوشد تا از افراد رنجور و گرفتار، انسانی بسازد که نیازمند تکیه‌گاه نباشند (خاکساری، ۱۳۷۲: ۴۲).

«ویلیام گوردن»^۲ هدف از مددکاران اجتماعی را ایجاد سازگاری بین انسان و محیط او بیان می‌کند (Kut, 1987: 19).

در منشور اخلاقی انجمن مددکاران اجتماعی کانادا در خصوص اهداف مددکاری

1. A. Y. Rabins
2. W. Gordon

اجتماعی چنین مطرح شده است که: کمک به افراد تا مهارت‌های حل مشکل اجتماعی خود را به صورت فردی یا جمعی گسترش داده، خود تصمیم‌گیری و توانایی‌های تطابق خود را ارتقاء بخشند. (شولمن، ۱۳۸۰: ۸۳۳).

«هاریت بارتلت»^۱ هدف اصلی خدمات اجتماعی (مددکاران اجتماعی) را ایجاد تأثیر متقابل توأم با تفاهم انسان و محیط اجتماعی او اعلام می‌کند (Commpton, 1975: 5). هدف عملی مددکاری اجتماعی کمک به افراد و گروه‌ها در شناسایی، حل، کاهش مشکلاتی است که بر اثر ناهماهنگی بین خود و محیط‌شان به وجود آمده است و همچنین شناسایی و تقویت حداکثر توان بالقوه در افراد، گروه‌ها و اجتماع (و متجلی ساختن آن) (بیولا و همکار، ۱۳۸۲: ۲۳).

از مقاصد اصلی مددکاری اجتماعی، تغییر در روابط و مناسبات انسانی به نحوی که موجبات رضایتمندی و کارآیی بیشتر مددجو شود (فرد، گروه، جامعه) می‌باشد (مالکوم پین، ۱۳۸۶: ۴).

هدف مددکاری اجتماعی آن است که افراد، بهترین راه را برای پیشرفت رضایت بخش خویش به دست آورند با محیط سازگار و هماهنگ شوند و از زندگی خود لذت ببرند بدون آن که مجبور به تسلیم به محیط گردند (فرجاد، ۱۳۷۴: ۱۸).

شایان ذکر است که امروزه «امید به زندگی» به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی «توسعه انسانی»^۲ با موضوع مهمی در قالب «سلامت اجتماعی»^۳ مطرح شده و موضوع سلامت اجتماعی یکی از حوزه‌های اصلی مباحث مددکاری اجتماعی بوده و مددکاران اجتماعی یکی از کارگزاران اصلی آن تلقی می‌شوند و سازمان جهانی بهداشت^۴ لازمه آن را حالتی اعلام می‌کند که صحت و راحتی جسمانی - روانی همراه با رفاه اجتماعی است (جولیوس گولد، ۱۳۷۶: ۵۱۶).

و به تعبیر اینجانب با استناد به اصول مختلف قانون اساسی، انسان سالم انسانی است دارای کرامت و آزادی توأم با مسئولیت (بند ۶ از اصل دوم)، سهم در سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خویش (بند ۸ اصل سوم). انسانی که امنیت و رفاه او مورد تهدید نیست نسبت به آینده خود امیدوار است، خود را مقهور قضاو قدر

1. H. Bartlet

2. Human Development

3. Social Health

4. W.H.O

نمی‌داند و در تعیین سرنوشت خویش سهیم است. اینها نمونه‌هایی از اسناد و شواهد انکارناپذیر دیدگاه مددکاری اجتماعی در خصوص اختیار و آزادی انسان در تعیین شرایط زندگی خویش است. چنانچه قبلاً نیز اشاره شد حقیقت «بداء» جز این نیست که انسان کاری کند که سرنوشت نامطلوب خود را دگرگون سازد و شرایط ناخوشایند و آزار دهنده خویش را با تلاش توأم با امید تغییر دهد چنانچه در آیه ۳۹ سوره نجم به آن تأکید می‌شود. با تکیه بر آیات و روایات از یک سو، افکار و اندیشه‌های متفکرین مسلمان از سوی دیگر، قضاو قدر همان سنن کلی و قوانین تخلف ناپذیر آفرینش است و نسبت همه آنها به تمام انسان‌ها یکسان است و مقصود از تقدیرهای خداوند همان سنت‌های قطعی است که بر ما و جهان حکومت می‌کند و تأثیر این سنت‌ها در خوشبختی و بدبختی انسان قطعی و تخلف ناپذیر است و انسان در انتخاب هر سنتی از این سنن، مختار و آزاد می‌باشد آراء و نظرات صاحب‌نظران عرضه‌های مددکاری اجتماعی نیز که به نمونه‌ای از آنها اشاره شد، به روشنی مؤید این حقیقت است که تغییر و تحول پایدار، جز با همت و تلاش انسان‌ها امکان‌پذیر نیست و اساس مددکاری اجتماعی را چنین باوری تشکیل می‌دهد.

به قول استاد مطهری، انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره او را به دست خودش داده است که هر طوری که می‌خواهد ترسیم کند. یعنی برخلاف اندام‌های جسمانی که کارش در مرحله رحم به پایان رسیده است و بر خلاف خصلت‌های روحی و اندام‌های روانی حیوانات که آنها نیز در مرحله قبل از تولد پایان گرفته است، اندام‌های روانی انسان که از آنها به خصلت‌ها و خویی‌ها و ملکات اخلاقی تعبیر می‌شود به مقیاس بسیار وسیعی پس از تولد ساخته می‌شود (مطهری، انسان در قرآن: ۲۶۸). و این چیزی جز صاحب اراده و اختیار بودن انسان و یا به تعبیر دیگر انتخاب‌گر بودن انسان در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی نیست. البته به قول استاد مطهری میدان آزادی انسان، نامحدود نبوده و محدودیت‌هایی دارد (از جمله وراثت و محیط و...) ولی معنی این محدودیت‌ها، جبر و سلب اختیار از انسان نیست. شواهد فوق به روشنی، مختار بودن انسان را نشان می‌دهد که حوزه ارزش‌های اساسی مددکاری اجتماعی با عنوان «خود تصمیم‌گیری»^۱ مطرح می‌شود و این گونه تبیین

می‌شود که « مددکار اجتماعی حق ندارد برای کسی و به جای کسی تصمیم بگیرد» بلکه با ایفای نقش خطیر راهنمایی خویش شرایط لازم را برای اخذ تصمیم توسط خود مددجو مهیا می‌سازد.

هدف از مددکاری اجتماعی نیز، جز، ایجاد تغییر در شرایط ناخوشایند و آزار دهنده زندگی مددجو و تأمین رضایتمندی توأم با سلامت اجتماعی او نیست، تغییری که با مشارکت واقعی و در حد توان مددجو میسر می‌شود و پایدار می‌ماند و مورد مراقبت قرار می‌گیرد.

تجربه‌های متعدد به روشنی اثبات کرده است که اگر هدف‌ها و نتایج مثبت تغییر متناسب با شرایط مددجو، برای او تفهیم شود، نه تنها در مقابل تغییر، مقاومت نمی‌کند بلکه با استقبال از آن، سهم مؤثری را در ایجاد آن به عهده می‌گیرد.

مددکار اجتماعی در تبعیت از باورهای حرفه‌ای خویش، نباید از خود تکیه گاهی برای مددجو ایجاد کند بلکه تلاش او بر این است که با تقویت خودباوری مددجو و آگاهی او از توانمندی‌های بالقوه خویش، زمینه خوداتکایی وی را فراهم سازد به گونه‌ای که نیازمند تکیه‌گاه نبوده و استقلال و لذت آن را درک بکند.

مددکار اجتماعی سعی دارد تا توان بالقوه موجود در اجتماع را با مشارکت افراد و اقشار جامعه و در حد امکان به فعلیت درآورد و بدین وسیله امنیت اجتماعی و اقتصادی توأم با اتکاء به خود را برای نیازمندان فراهم آورد.

مددکار اجتماعی با بهره‌گیری از توان علمی - حرفه‌ای خویش سعی دارد تا انسان‌ها نسبت به موقعیت و شرایط خود بینش روشنی پیدا کنند، ابتدا آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرند و سپس برای تغییر در آن تلاش کنند در واقع مددکار اجتماعی به افراد، گروه‌ها و جوامع کمک می‌کند تا بهترین راه را برای پیشرفت رضایتبخش خویش به دست آورند و با محیط سازگار و هم‌آهنگ شوند و از زندگی خویش لذت ببرند، بدون آن که بالاجبار تسلیم محیط پیرامون خود بشوند.

با توجه به مطالب فوق این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌شود بین انسان و محیط اطراف او سازگاری ایجاد کرد، بدون آن که انسان احساس ناخوشایند «تسلیم» بر محیط و شرایط آن را داشته باشد؟ ممکن است این ادعا از لحاظ نظری قابل طرح و بحث باشد ولی از لحاظ کاربردی، یک پدیده بسیار سخت و دشواری است. عمده‌ترین مسائلی که مددکاران اجتماعی با آن درگیرند، مسائل مختلف مربوط به محیط است. خانواده، مدرسه، محل اشتغال، محل فراغت، خویشاوندان، دوستان و... از عوامل

محیطی تلقی می‌شوند. در بسیاری از اوقات، تلاش انسان برای ایجاد تغییر در برخی از شرایط محیط اطرافش به نتیجه مطلوب و دلخواه نمی‌رسد و به ناچار، او از بخشی از آرمان‌های خویش صرف‌نظر می‌کند و به طور نسبی وضعیت موجود را می‌پذیرد و با آن کنار می‌آید. پس می‌توان گفت که هم ایجاد تغییر در شرایط محیط انسانی امری نسبی است و هم تطابق و سازگاری پیدا کردن با این شرایط، آن چه در مددکاری اجتماعی مهم است آن که مددجو (اعم از فرد - گروه و جامعه) این شرایط را در حد درک و فهم خود و با راهنمایی مددکار اجتماعی بشناسد، امکانات اجتماعی موجود برای ایجاد تغییر در این شرایط را بشناسد و حداکثر مساعی خود را برای ایجاد تغییر به کار بگیرد و نتیجه کار را به عنوان یک واقعیت بپذیرد.

حاصل سخن این که:

۱. مددکار اجتماعی که تلاش در جهت ایجاد تحول در افکار، اندیشه‌ها، شیوه‌های زندگی مددجو دارد در جهت اعتقاد به «بداء» حرکت می‌کند.
۲. مددکار اجتماعی که با زمینه‌سازی برای مددجو، امکان دخالت او در تعیین سرنوشتش را فراهم می‌کند در راستای اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.
۳. مددکار اجتماعی که با رعایت ارزش اساسی خود تصمیم‌گیری و دادن آزادی به مددجو در جهت انتخاب شیوه مناسب برای زندگی یا مقابله با مشکلات خود، تلاش حرفه‌ای را پایه‌ریزی می‌کند در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.
۴. مددکار اجتماعی که از تمامی امکانات و مقدرات موجود در جامعه برای خوداتکایی مددجو بهره می‌گیرد در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.
۵. مددکار اجتماعی که با تلاش سازمان یافته خود سعی دارد اعتماد به نفس مددجو و زمینه خودباوری در او را تقویت کند در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.
۶. مددکار اجتماعی که با روش‌های علمی از مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی ریشه‌یابی می‌کند و اعضاء جامعه را در جهت رسیدن به چنین شناختی مدد می‌رساند در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.
۷. مددکار اجتماعی که والدین کودک معلول را از عوامل و علل معلولیت فرزندشان آگاه می‌سازد و با این روشنگری از پیش‌آمدها و حوادث احتمال بعدی جلوگیری می‌کند در راستای اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.

«بداء» و رابطه آن با مددکاری اجتماعی ۱۰۱

۸. مددکار اجتماعی با حضور فعال در فرایند بازپروری، معتاد اسیر در چنگال اعتیاد را در جهت اصلاح رفتار و بازگشت به زندگی سالم و سازنده یاری می‌رساند در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.

۹. مددکار اجتماعی که با تلاش علمی - حرفه‌ای خود از گسیختگی نهاد مهم خانواده، جلوگیری کرده و با حمایت هدفمند خود انسجام خانواده را ارتقاء می‌بخشد در راستای اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.

۱۰. مددکار اجتماعی که با فعالیت مسئولانه خود انسان‌ها را از پتانسیل‌ها و نیروهای بالقوه خود آگاه می‌سازد و آنها را در جهت رسیدن به این باور، که در شرایط آزاردهنده زندگی می‌توان تغییر ایجاد کرد، یاری می‌رساند در جهت اعتقاد به بداء حرکت می‌کند.

و... همه و همه نشانه‌های روشنی از این حقیقت است که اساس و مبنای حرفه مددکاری اجتماعی بر اعتقاد به «بداء» استوار است. مفهومی که در فعالیت‌های حرفه‌ای مددکاران اجتماعی، با «تغییر» عملیاتی می‌شود.

منابع

- بیولا، رابرتز کامپیون و همکار. (۱۳۸۲)، *فرایندهای مددکاری اجتماعی*، ترجمه سیدجلال صدرالسادات و همکار، جلد اول، سمت.
- پین، مالکوم. (۱۳۸۶)، *مددکاری و مراقبت اجتماعی*، ترجمه فاطمه زواره‌ای، دانشگاه علامه طباطبائی.
- حسینی طباطبائی (علامه)، محمدحسین. (۱۳۶۳)، *تفسیر المیزان*، جلد ۱۱، بنیاد علمی و فرهنگی، تهران.
- خاکساری، محمدحسین. (۱۳۷۲)، *مبانی مددکاری اجتماعی*، سازمان بهزیستی کشور.
- زاهدی اصل، محمد (۱۳۹۰)، *مددکاری اجتماعی کار با جامعه*، نشر علم.
- زاهدی اصل، محمد. (۱۳۸۷)، *سیاست اجتماعی*، شماره اول، *مددکاری اجتماعی و نقش آن در سلامت اجتماعی*.
- زاهدی اصل، محمد. (۱۳۹۰)، *مبانی مددکاری اجتماعی*، چاپ ششم، دانشگاه علامه طباطبائی.
- سیحانی، جعفر. (۱۳۶۰)، *منشور جاوید قرآن*، انتشارات توحید، قم.
- سیحانی، جعفر. (۱۳۶۱)، *سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه*، انتشارات توحید، قم.
- شولمن، لارنس. (۱۳۸۰)، *مددکاری اجتماعی*، مهارت کار با گروه‌ها، ترجمه منیرالسادات میربهاء و همکار، دانشگاه علامه طباطبائی.
- فرجاد، محمدحسین. (۱۳۷۴)، *مبانی مددکاری اجتماعی*، انتشارات بدر.
- قندی، محسن. (۱۳۴۷)، *دییایچه‌ای بر مددکاری اجتماعی*، انتشارات عطائی، تهران.
- کلینی، محمد. (۱۳۶۸)، *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، علمیه اسلامی، تهران.
- گولد، جولیوس و همکار. (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام و همکاران، انتشارات مازیار.
- مطهری، مرتضی. (بدون تاریخ)، *انسان در قرآن*، انتشارات صدرا، قم.
- مطهری، مرتضی. (بدون تاریخ)، *انسان و سرنوشت*، انتشارات صدرا، قم.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۶۰)، *تفسیر نمونه*، جلد‌های ۱۰، ۱۲، ۱۶، انتشارات دارالکتب اسلامی، قم.
- Coleman, J. (1988). Social Capital in the Creation of Human Capital American Journal of Sociology.
- Fredico, C. (1976). The Social Welfare Institotion D.C. Health and Company.
- Hick. S. (2002). Social Work in Canada. An Introduction Thompson Educational Publishing.
- Social Hizmetler Yuksek Okulu Dergisi. No 1. (1987). Ankara.